

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهيم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد  
از آن به که کشور به دشمن دهيم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

سوم جولای 2013

## آغاز فصل اندوه

ای جاری شده در شیریانهای جسم مهرپسندم!  
ای گلِ شگفته در گلدان قلبم؛ ای استوارترین سوگندم!  
باز شب در پیشانی زمان نقش گامهای بزرگش را گذاشت و ستارگان در  
خوان بزرگ آسمان، لذیذترین غذای روح آدمیان گشتند. غذای قوتبخش و  
خواستنی روان حساس عاشقان خسته دل.  
ماه فروغ و تابندگی و طراوت چاردهمین شب را با ستارگان همجوارش،  
سخت‌مندانۀ قسمت کرده است.  
من امشب به شعله شمع نیاز ندارم، از تابندگی مهتاب حظ میبرم و روی  
صفحات دلم برایت قصه های نگفته را مینویسم.  
امشب شمع وجود من در حضور خیالی تو بی آرایش تر از فروزندگی مهتاب  
میسوزد. دریچه ها باز است و نسیم فرحت افزای آغاز تابستان زیبا روی  
بالهای عشق آفرینش عطر شببوهای سرخ را از باغچه خموش و در سکوت  
رفته، جمع آوری کرده و در ابعاد اتاق من میپاشد و گونه هایم را با  
سرانگشتان مهربانش عاشقانه مینوازد.

همه پدیده های زیبای طبیعت آرزومندیهای مرا چنان رؤیائی و زیبا به پیش میبرند که گوئی ملکه قلب من سرزمینهای عطر افشان عاطفه را با اسپ خیال، مغرورانه میپیماید.

ای تمامی پندار و اندیشه من!

نبض شب طبق عادت معمولیش آرام آرام میتپد و اما نبض وجود آتشین من تپش تندتری را در مدار روح و سواسیم میفرستد و مرا که با سایه سیاه خواب بیگانه هستم، از سلولهای تاریک خیالهای واهی و بیهوده بیرون میکشاند، تا به لحظه تلخ جدائی بیشتر اندیشه ناک نگردم و میعادگاه انتظار را در لحظه های بی تو بودن غمبار نیابم. جادوی شب مرا مجال عبور از پل خواب نمیدهد.

من بیشترین لحظات آرامش روانم را روی اطلس طلائی رنگ فروغ مهتاب یافتم. به تو می اندیشم، چنان که حجم اندیشه ها از مرزهای ذهنم بیرون میشوند و بسوی جنونم میکشاند.

برای آغاز فردا نیازی ندارم و با هر ستاره جدا جدا از تو سخن میگویم و دوباره لبالب میشوم از سخن و سرود و بشارت و ایمان ....

آه! من چه خوشبختم، من چه ساده و پاکم؛ آزادم و آزادم و آزادم. ستاره ها بر من میبارند و مهتاب مرا تا انتهای قصه هایم میبرد و من قطره وار در گلوی داغ احساسات ضمیر عاطفه بارم میچکم و مجمری آتشین عشق میشوم، شاید آغاز فصل اندوهم همین است، که این شب را هم نقطه پایانی باشد.

(ناهدید "غزل" غنی زاده)